

دکتر حسن سادات ناصری

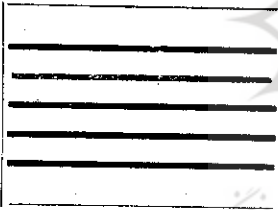
استاد دانشگاه

الف

(۵)

شیخ فخرالدین ابراهیم بن
بزرگمهر بن عبدالغفار جوالمقی
همدانی متخلص به عراقی

۱۴- مولانا و امیر حسینی
هروی



ارتباط افکار خواجه و مولانا

امیرحسین بن عالم‌ابی الحسین هروی از عرفای نامدار
سده هفتم و اوائل سده هشتم و از سادات حسینی هرات است . در شاعری
«حسینی» تخصص میکرد . شیخ محمود شبستری کتاب گرانقدر گلشن راز را
در جواب پرسش‌های پانزده بیتی او سرود . جامی در نفحات الانس اصولی
را از کزبویه که دیهی از نواحی غور است گفته (۱) ، دولت‌شاه مینویسد : «اما
در اکثر اوقات سیاحت کردی و مسکن سید شهرهرات بوده » (۲) وی در

(۱) رك : نفحات الانس طبع لکهنو ص ۵۴۵ س ۵
(۲) رك : تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی طبع کلاله خاور ص

۱۶۲ ص ۶۵

عرفان بر طریقت شیخ شهاب‌الدین سهروردی متوفی بسال ۶۳۲ هـ . ق میرفت و دست ارادت بخلیفه وی شیخ بهاء‌الدین زکریای متولثانی بسال ۶۶۱ هـ . ق داده بود . تولدش میان سالهای ۶۴۱ هـ . ق تا ۶۴۶ هـ . ق روی داد . وفاتش بنا بر روایت عبدالرحمن جامی، در نفحات الانس، در شانزدهم شوال سال ۷۱۸ هـ . ق بود (۱)

آثار او: مثنوی‌های گنز الرموز و زادالمسافرین و سی نامه و کتاب نزهة الارواح و طرب المجالس و صراط المستقیم و دیوان اشعار اوست .

احوال و آثار و سبک و افکار امیرحسینی را بتفصیل در حواشی بخش دوم آتشکده آذر ص ۵۹۷ تا ۶۰۵ بدست داده‌ام .

در مطالعه آثار امیرحسینی مخصوصاً در مثنوی مختصر گنز الرموز که در حدود ۹۹۰ بیت دارد و مجموعه کاملی است از تعالیم عرفانی، بوزن و اسلوب مثنوی شریف، تشابه بسیاری میان مضامین و مباحث و عبارات و اطلاعات آن با این اثر نفیس مولانا جلال‌الدین بنظر آمد . نکته گفتنی آنکه چون منظور و غرض کلی عارف هر وی مخصوصاً در این کتاب تعلیم و تربیت مردمان بر مبنای تصوف است، ازین رودر بیان آن مباحث چنان مست باده حقیقت میگردد که از قید ما ومن مجازی میرهد و بدانگونه بجهان معنی می پیوندد که رشته لفظ و عبارت را از هم میگسلد و برای جلوه دادن عروس معنی زیور صنایع بدیعی را در الفاظ و عبارات بی ارج می شمارد . لاجرم سرچشمه اقتباس این کتاب را خاصه در بیان معانی و نوع ادای افکار و مضامین میتوان در مثنوی معنوی مولانای روم جستجو کرد . زیرا عروس دریای فکرت آن استاد معانی و سلطان حقایق را نیز حاجت بمشاطه صنایع نیست و جمله ابکار افکار او بی اندیشه قافیه و تدبیر ردیف همه نغز و زیباست . چنانکه خود فرمود:

خمش خمش که اشارات عشق بوالعجب است

نهان شوند معانی ز گفتن بسیار.

اکنون، برای نمونه، مختصری از گفته‌های عارف‌هروی و سخنان مولانای روم را بمقایسه می‌آوریم:

مولانا

مولانا در بیان عشق در مثنوی شریف فرماید:

عشق آن شعله است کوچون بر فروخت هر چه جز معشوق، باقی جمله سوخت (۱)

عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ

عشق بشکافد فلک را صد شکاف عشق لرزاند زمین را از گراف (۲)

مطرب عشق این زند بهر سماع بندگی بند و خداوندی صداع (۳)

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندرمی فتاد (۴)

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و جمله عیبی پاک شد (۵)

علت عاشق ز علتها جداست عشق اضطراب اسرار خداست (۶)

پیش شاهان گر خطر باشد بجان لیک نشکینند ازو با همتان

(۱) رک: دفتر پنجم مثنوی طبع نیکلسن بیت ۵۸۸

(۲) رک: دفتر پنجم مثنوی طبع نیکلسن ابیات ۲۷۳۵ و ۲۷۳۶

(۳) رک: دفتر سوم مثنوی طبع نیکلسن بیت ۴۷۲۲

(۴) رک: دفتر اول مثنوی طبع نیکلسن بیت ۱۰

(۵) رک: دفتر اول مثنوی طبع نیکلسن بیت ۲۲

(۶) رک: دفتر اول مثنوی طبع نیکلسن بیت ۱۱۰

شاه چون شیرین تر از شکر بود جان بشیرینی بود، خوشتر بود
 ای ملامت گو ، سلامت مر ترا ای سلامت جو ، توی واهی العری
 جان من کوره است و با آتش خوش است کوره را این بس که خانه آتش است
 همچو کوره عشق را سوزیدنی است هر که اوزین کور باشد، کوره نیست
 بر گه بی برگی ترا چون برگ شد جان باقی یافتی و مرگه شد (۱)

امیر حسینی

امیر حسینی نیز در کتبخانه رموز در این باب سرود:

پرتو عشق است این افسانه نیست آشنا داند ، که این بیگانه نیست
 عشق بر نابودنی سودا کند عشق در ویرانه ها غوغا کند
 عشق را یکسان نماید کفر و دین عشق را نبود غم شک و یقین
 عشق شاهان را چو درمات افکند خلوتی را در خرابیات افکند
 عشق دلال سر کوی عناست شحنه هنگامه جای ابتلاست
 شهبود عشق چون لشکر کشد خواجه را در خدمت چاکر کشد
 در حقیقت حل مشکل هاست عشق صیقل آینه دلهاست عشق
 يك قدح بی رنج مخموری کی است؟ هر گلی را زخم خاری در پی است!
 این نما ی شهاب روی روزگار می توان دیدن بچشم اعتبار
 با چنین گردنده حالاتی که هست دیده بر دوزاخ خیالاتی که هست

درد اگر قسم تو آمد نوش کن

سافتن انگار این سخن در گوش کن

(۱) رگ : مثنوی معنوی طبع نیکلسن دفتر دوم آیات ۱۳۷۳ تا

با همه سر گشتگی باری بیشت
می نرم ارچه می یابم درشت

ای دل مسکین گرانجانی مکن
کار جانبازان بنادانی مکن
کم زنی را پیشه کن در راه دین
کم زنی بیش از همه یابی یقین
این طریق کاملان است ای پسر
کمتر از کم شو اگر داری خبر
گر ترا با کار خود کاری بود
طاعت صد ساله زناری بود
بی نیازی برتنباید بود تو
تاب این آتش ندارد عود تو
از تو جز هستی نمی باید قدا
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

در این نکته که حق روشن و پیداست و علت حجاب او نادیدن ماست
هر دو آن چنین سروده اند :

مولانا

هر که را باشد زسینه فتح باب
او زهر ذره ببیند آفتاب

حق پدید است از میان دیگران
 همچو ماه اندر میان اختران
 دو سر انگشت بر دو چشم نه
 هیچ بینی از جهان انصاف ده
 گرنبینی، این جهان معدوم نیست
 عیب جز زانگشت نفس شوم نیست
 تو ز چشم انگشت را بردار همین
 و آنکهانی هر چه می خواهی ببین!
 نوح را گفتند امت: کسو ثواب؟
 گفت او: ز آن سوی دواستغوا ثواب (۱)
 رو سر در جامه ها پیچیده اند
 لاجرم با دیده و نادیده اند
 آدمی دیدست باقی پوستست
 دید آنست آن که دید دوستست
 چونک دید دوست نبود کور به
 دوست کو باقی نباشد دور به (۲)
 امیر حسینی
 از حجاب نفس ظلمانی بر آی
 تا شوی شایسته قرب خدای
 آفتاب، از آسمان، پیدا نمود
 چشم نایبنا نمی بیند چه سود؟
 ای که چشمت را بمعنی نور نیست
 نزد حق شو، حق زبنده دور نیست

(۱) رگ: سوره شریف نوح (۷۱) آیه مبارک ۷

(۲) رگ: مثنوی معنوی طبع نیکلسن دفتر اول ابیات ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۷

او بما از ما بسی نزدیکتر
 داند آنکس کو زخود دارد خیر
 تاز قرب وبعد برناری نفس
 زآنکه این علت همه پاراست و بس
 این همه مغزاست، اینجا پوست نیست
 دوست را پروای نام دوست نیست
 نور حق پیدا است، لیکن غیب نیست
 دیده حق بین نداری، عیب نیست
 نور حق پیدا است، لیکن عیب نیست
 دیده حق بین بیاید از نخست
 قرب حق دوری بود از بود خویش
 بی زیان خود نبینی سود خویش (۱)

همچنین در کیفیت فنا و استغراق در توحید، مولانا و امیر حسینی ابیاتی دارند که از بعضی لحاظ مشابه مینماید:

مولانا

صبغة الله هست خم رنگ هو پس ها يك رنگ گردد اندرو
 چون در آن خم افتد و گویش : قم از طرب گوید: منم خم لاتلم!
 آن منم خم، خود انا الحق گفتن است رنگ آتش دارد، اما آهن است
 رنگ آهن محور رنگ آتش است ز آتشی میلافندو خامش وش است
 چون بسرخ گشت هم چون زرکان پس انا النار است لافش بی زبان
 شد زرنگ و طبع آتش محتمم گوید او : من آتشم ، من آتشم!
 آتشم من گرتراشك است وطن آزمون کن دستدا بر من بزنا!

آتش من ، گر ترا شد مشبه
روی خود بر روی من یکدم بینه
آدمی چون نور گیرد از خدا
هست مسجود ملائک ز اجتناب
نیز مسجود کسی کو چون ملک
رشته باشد جانش از طغیان وشک
آتش چه ؟ آهن چه ؟ لب ببند
ریش تشبیه و مشبه را مخند! (۱)

امیر حسینی

راست پرسی ، این همه هستی تست
این همه درد سر از مستی تست
نیستی جولا نکه اهل دل است
شاهراه عاشقان کامل است
پرتو ذات از حجاب کبریا
کرده او را غرقه بحر فنا
تیغ وحدت راند بر هستی او
برده او را بیخود از مستی او
نیستی در هستیش افزود ، پس
هم بخود هستیش داده هر نفس
ازخم وحدت کشیده بیدرنک
خلقتی بر قامت او هفت رنگ
گفت مردی که در این ره کامل است:
نیستی راه است و هستی منزل است
چون فنا گردی فنا را ، در فنا
از لقای حق رسیدی در بقا
پرده راه تو ، هم اوصاف تست
پرده های خویش را بردر نخست
دل چو از اوصاف نفسانی برست
بر سر تخت سلیمانی نشست (۲)

هر دو بزرگ ، در بیان عقیده اشعریان ، در بابت اینکه فضل و عنایت الهی ، اصل و اساس اعمال انسانیست ؛ و بی عنایت حق سر رشته فکر و عمل دروادی حیرت کم گشته است ، بیانی نزدیک بهم دارند:

مولانا

این همه گفتیم ، لیک اندر بسیج
بی عنایات حق و خامیان حق
بی عنایات خدا هیچیم هیچ
گر ملک باشد سیاهیش ورق
ای خدا ، ای فضل تو حاجت روا
با تو ییاد هیچکس نبود یوا
این قدر ارشاد تو بخشیده بی
تا بدین بس عیب ما پوشیده بی

(۱) رک : مثنوی معنوی . طبع نیکلسن دفتر دوم بیت ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵

(۲) رک : کنز الرموز طبع دکن من ۵۳ و ۵۴

قطره‌یی دانش که بخشیدی زپیش متصل گردان بدریاهای خویش...
 قطره‌یی علم است اندر جان من وارهانش از هواو خاک تن (۱)

امیر حسینی

عارف از خود هیچ کاری بر نساخت
 زآنکه حق را جز بحق نتوان شناخت
 گسر نبودى بخشش حق رهنمون
 سر بیچون را که پی بردی برون
 عارف و صوفی بکوش در گداز
 ذات پاکش از دو عالم بی نیاز
 زین چمن در دست کس مانند گلی
 چیست در هر سو نفیر بلبلی
 این گره را کس توان هرگز گشاد ؟
 چون سر رشته بدست کس ندادا
 رهروی کساینجا قدم زد، ره نیافت
 جز تحسیر هیچ رمزی در نیافت
 آنکه حیران گشت ازین راز نهفت
 «رب زدنی» (۳) هم زعجز خویش گفت.
 همچنین مواردی دیگر در مثنوی کوتاه کنز الرموز توان یافت که بسختان
 آسمانی مولانا در مثنوی شریف می برد :

مولانا

صبح کاذب راز صادق و اشناس رنگ می‌را باز دان از رنگ کاس
 تا بود کردیدگان هفت رنگ دیده بی پیدا کند سبر و درنگ
 رنگها بینی بجز این رنگها گوهران بینی بجای سنگها

(۱) ربك : مثنوی معنوی طبع نیکلسن دفتر اول بیت ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۳

(۲) ربك : کنز الرموز طبع دکن ص ۲۶ و ۲۷

(۳) ربك : سوره شریف طه (۲۰) آیه مبارک ۱۱۴

گوهری چه؟ بلکه دریایی شوی! آفتاب چرخ پیمایی شوی!! (۱)

امیر حسینی

وقت آن آمد که از آب و گلی	در هوای صبحدم سازم گلی
خیز تا یکدم چو چیهون در کشیم	خط می در ربع مسکون در کشیم
قیل و قال ما ندارد رونقی	بحر می دیدی، در افکن زورقی
گر همه دریا و زورق را خوری	باشد این کشتی بیایانی بری
چون نه دریا ماند و نی زورقت	گوهری بخشد محیط مطلقیت
عالمی بینی زدل بیدل همه	طالب دریا و در ساحل همه (۲)

در دیگر آثار امیر حسینی هر وی هم تأثیر افکار مولانا پیداست و گاهی ابیاتی از سروده های خداوند گار عرفان را با استشهاد آورده است؛ چنانکه در کتاب **نزهة الارواح** که تشریح است دل انگیز بآیات و اخبار و اشعار آمیخته، بشیوه گلستان سعدی و رسائل خواجه عبدالله انصاری، در بیان و شرح مطالب عرفانی، چنین مینویسد:

« عزیز من، عالم گفتار در این عالم بسیار است؛ اما عالم کردار پودون دشوار است.

این آیت را مفسران روایت نکنند و از شان نزولش مستأثران حکایت کنند:

بوالعجب سوره بی است سوره عشق
چهار مصحف در او یک آیت نیست
عشق را بو حنیفه درس نگفت
شافعی را در او روایت نیست
مالك از کسان عشق بی خبر است
حنبللی را در او روایت نیست.

(۱) رك: مثنوی معنوی طبع نیکلسن دفتر دوم ابیات ۷۵۵ تا ۷۵۸

(۲) رك: کنز الرموز طبع دکن ص ۶۲ و ۶۳

هر که در وجود سیاحت نکرد، در بحر معنی سیاحت نکرد. صوفی آن کس است که پنبه از گوش برکشد، نه آنکه پاره‌بی پشم در سرکشد. (۱)
 ایباتی را که امیرحسینی باستشهاد آورده است، از کلیات شمس تبریزی است و در دیوان کبیر ج ۱ غزل ۴۹۸ آمده.
 و نیز عارف هروی را در بزرگی ذات و خلقت بشر سخنان بسیاری است که نظیر آنها در آثار مولانا فراوان است:

مولانا

چه دانی تو که در باطن چه شاهی هم‌نشین دارم!
 رخ زرین من بنگر، که پایی آهنین دارم! (۲)

کم شدم در خود، ندانم تا کیم یا چیستم!
 عالم بر عقل صائم، جان گویا چیستم! (۳)

مازنده ز نور کبریا ایم	بیگانه سخت آشنا ایم (۴)
از ما دل خویش درمد زدید	ما دزدنه ایم . ما آمینیم
ایفک دم مانسیم آن گل	یعنی که بیا که ما چنینیم!
بومان ببرد، چو بوی بردیم!	مهمان کند، ارجه ما کهینیم.
هر چند کمین غلام عشقیم	چون عشق نشسته در کمینیم (۵)

(۱) رك: نزهه الارواح طبع بمبئی ۱۳۲۲ ه.ق، رياض السياحه (گلستان اول از حدیقه دوم) ص ۱۹۶

(۲) رك: دیوان کبیر ج ۳ غزل ۱۴۲۶

(۳) رك: کلیات شمس طبع لکنهو ص ۵۳۳ ص ۲

(۴) رك: دیوان کبیر ج ۳ غزل ۱۵۷۶

(۵) رك: دیوان کبیر ج ۳ از غزل ۱۵۵۳

امیر حسینی

این معنی را در کتاب **نزهة الارواح** گوید :
 « دنیا همچو بحر است و قالب کشتی ، در خود سفری کن که کجا
 گشتی ؟ »

ترا فرستاده اند تا ابدی باشی ، نیکو نباشد که در بدی باشی .
 گفتند: در میان قلب و قالب سره باشی که بمیمنه و که به میسره باش!
 بشکن قفس وجود آخر ای بلبل از آشیان بیندیش
 ای ذره که در فضای قدسی اینجا چه کنی، تو هم بیندیش! (۱)

هر دو بزرگی در معنی اینکه پس از اتصال بحق و فنا و بقای در او نیازی
 بوسائل و اسباب نمی ماند چنین فرموده اند :

مولانا

چونکه بسا معشوق گشتی همشین
 ترك کن دلالگان را بعد ازین (۲)

امیر حسینی

دلاله اگر چه خوب کردار بود
 در خلوت معشوق گرانبار بود (۳)

مانده دارد

(۱) رك: نزهة الارواح طبع بمبئی ۱۳۲۲ هـ . ق

(۲) رك: مثنوی معنوی طبع نیکاسن دفتر چهارم بیت ۲۰۶۸

(۳) رك: کلیات هروی نسخه استاد معظم علامه جناب آقای علی اصغر-

حکمت اطال الله بقاءه . بفضلہ ومنه وسعة کرمه . ص ۹۹